

تشیع پسا کربلایی (۲)

نویسنده: احمد رهدار

تحولات شیعه در دوران حاکمیت بنی مروان و بنی عباس

سختگیری نسبت به سران و چهره های شاخص شیعه

کار مخالفت با آل علی در عهد بنی امیه و بنی مروان آن چنان بالا گرفته بود که نه فقط آنان بلکه همه کسانی که دوستی آنان را در دل داشتند نیز مورد غضب بنی امیه و بنی مروان قرار می گرفتند.

برخی از دوستان و محبان آل علی که مورد خشم این دستگاه ها قرار گرفتند، عبارتند از:

۱. مختار ثقفی: وقتی عبدالملك مروان پس از پدرش به خلافت رسید، عبدالله ابن زبیر که از قبل، حجاز را اشغال کرده و به تصرف و سلطنت خود درآورده بود، با وی بر سر سلطنت عراق به جنگ و ستیز پرداخت(۳۰)که در نتیجه آن، طی سالها، ده هزار نفر کشته شدند. (۳۱) هرچند دو حاکم شامی و حجازی آن وقت اسلام، خود با یک دیگر درگیر بودند، اما این درگیری مانع از درگیری مشترک آنها در قبال علویون نمی شد. یکی از علویونی که ابن زبیر هم راستا با بنی مروانیان به قتل آن همت گمارد، مختار ثقفی خونخواه شهدای کربلاست. مصعب بن زبیر برادر عبدالله بن زبیر مختار و پیروان او را که حدود هفت هزار نفر بودند از بین برد. همه این هفت هزار نفر مطالبه خون حسین را می نمودند. مصعب، مختار را کشت و زنان او را آورده وگفت باید از مختار بیزاری بجوید. همه آنان به استثناء دو نفر بیزاری جستند؛ ولی آن دو نفرگفتند: ما از مردی که اعتقاد به خدا داشت، روزه می گرفت، نماز شب می خواند، خونس را در راه خدا و رسول او وکشتن قاتلین فرزند رسول خدا و پیروانش ریخت و قلبهایی را خنک کرد، بیزاری نمی جوییم. مصعب نامه ای به عبدالله ابن زبیر نوشت و حرف آن دو زن را منعکس نمود. عبدالله پاسخ داد که اگر از عقیده خود برگشتند، آزادند و اگر برنگشتند آنها را بکش. مصعب آنان را در مقابل برق شمشیر قرار داد. یکی از آنها بیزاری جست؛ ولی دیگری حاضر به بیزاری نگردید و گفت: شهادت نصیب من است و من آن را رها نمی کنم. می دانم که کشته می شوم، و پس از آن به بهشت می روم و نزد رسول خدا و اهل بیتش شرفیاب می شوم. به خدا سوگند! من فرزند هند را قبول نمی کنم و علی را ترك نمی نمایم... بار الها! گواه باش که من پیرو پیغمبر تو و فرزند دختر او و اهل بیت و از شیعیان او هستم. مصعب او را احضارکرده و به قتل صب، او را شهید نمود.(۳۲)

۲. کمیت اسدی: کمیت فرزند زید اسدی است. او دارای ذوق و قریحه شعر است. اشعار وی در مدح اهل بیت عصمت و طهارت بوده و نوعاً حماسی می باشد. مجموعه اشعار وی که معروف به «الهاشمیات» است شامل ۵۳۶ شعر است که در قرون اخیر، ابتدا در اروپا و سپس در کشورهای عربی تجدید چاپ شده و چندین شرح خورده است. وقتی کمیت اشعار خود را سرود، به بصره و نزد فرزند رفت و آنها را به وی عرضه کرد و از او راهنمایی و مشورت گرفت. فرزند آنها را پسندید و به وی توصیه کرد تا آنها را منتشر کند. کمیت از بصره به مدینه آمد و اشعارش را به امام باقر عرضه کرد. امام باقر به هنگام استماع اشعار کمیت منقلب و گریان شد و سپس به کمیت فرمود: من از مال دنیا چیزی ندارم که به شما بدهم، ولی همان دعایی را در حقت می کنم که پیغمبر در حق حسان بن ثابت کرد: خداوند مادامی که ما را یاری می کنی، تو را یاری کند. کمیت اشعار خود را به عبدالله بن حسن نیز عرضه کرد. وی ملک خود که چهار هزار درهم ارزش داشت، به وی ارزانی کرد، اما کمیت در ابتدا نپذیرفت و نهایتاً با اصرار وی پذیرفت، اما چند روز بعد از عبدالله خواهش کرد و او قول داد که هرچه باشد، بپذیرد. کمیت از او خواهش کرد که زمینش را دوباره از وی پس بگیرد و عبدالله نیز گرفت. عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر نیز از بنی هاشمیان برای کمیت دینار جمع کرد و حتی زنان بنی هاشم نیز زینتهای خود را به کمیت بخشیدند، اما وی هرگز قبول نکرد و گفت مزد اشعاری که برای شما سروده ام را جز از خدا نخواهم گرفت.(۳۳) افشاگریهای کمیت باعث شد به زندان بنی امیه بیفتند. نهایتاً کمیت در مجلس فرماندار بنی امیه یوسف بن عمر ثقفی مورد حمله ماموران وی قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت رسید و در حالی که جان می باخت، سه بار گفت: «اللهم آل محمد؛ اللهم آل محمد؛ اللهم آل محمد».

۳. معلی بن خنیس: وی از شیعیان مقرب امام صادق و متصدی امور مالی آن حضرت هست. منصور عباسی به داود بن عروه فرماندار مدینه نوشت که معلی را بکش. داود، معلی را احضار کرد و گفت نام شیعیان را بنویس، اگر این کار را نپذیرفتی، سرت را از بدنت جدا می کنم. معلی گفت: اباقتل تهدنی؟ آیا به کشته شدن مرا تهدید میکنی؟! بخدا سوگند! اگر اسم یکی از آنان در زیر پای من باشد، پای خود را بر نمی دارم. داود گردن معلی را زد و بدنش را به دارآویخت. وقتی خبر به گوش امام صادق رسید، ناراحت شد و داود را نفرین کرد. هنوز از نفرین امام چیزی نگذشته بود که فریاد ناله بلند شد و خبر مرگ داود را آوردند.(۳۴) منصور با سادات به شدت رفتار می کرد و از میان آنها تنها دو نفر توانستند از دست وی فرار کنند: یکی علی بن عباس بن حسن بن حسن بن علی که البته پس از منصور به دست مهدی گرفتار شد و پس از مدتی زندانی، مهدی به او زهر داد و پس از شهادت، اعضای بدنش را تکه تکه کرد. دیگری، عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین او را سرآمد اولاد علی از حیث تقوا و نیز فقیرترین آنها معرفی می کند.(۳۵) عیسی حتی در زمان مهدی جان سالم به در برد. او به صورت یک ناشناس در کوفه با شتر برای مردم آبکشی میکرد و کرایه می گرفت. وی با یکی از زنان کوفی ازدواج کرد و از آن صاحب دختری شد که به هنگام خواستگاری اش توسط کسی که دشمن اهل بیت بود، عیسی که نمی توانست خودش را معرفی کند، دعا کرد تا خداوند جان دخترش را بگیرد.(۳۶)

۴. ابن سکیت: یکی از خلفای ظالم و ستمگر بنی عباس متوکل است که به مدت بیش از چهارده سال حکومت می کند. متوکل از جهاتی چند با دیگر خلفای عباسی متفاوت است. خلفای عباسی برخلاف خلفای بنی مروان، نوعاً ظواهر امر را رعایت میکردند، اما به تعبیر مسعودی: «متوکل اولین خلیفه بنی عباس است که در مجلس خوشگذرانی و لهو و لعب شرکت می کرد». ۳۷ نویسنده کتاب «مختصر تاریخ العرب» می نویسد: «در عصر متوکل، آثار انحلال امپراطوری عربی اسلامی ظاهر گردید و فساد در شوون دولت رسوخ کرده بود و دستور داده می شد که دیگران نیز از مفاسد تقلید بنمایند. در این عصر، آزادی خواهان از حقوق محروم شدند و در نتیجه این سهل انگاری، ترکها مسلط بر حکومت گردیده و متصدی امور شدند». (۳۸) متوکل، کینه شدیدی نسبت به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت داشت. فرماندار متوکل در مدینه و مکه، عمر بن فرج رجبی آنقدر بر خاندان ابیطالب سخت گرفت و آنها را در محاصره ارتباطی قرار داد که هرکسی کوچکترین ارتباطی با آنها برقرار می کرد، سخت ترین غرامتها را از آنها می گرفت. در نتیجه این انحصار ارتباطی، وضع خاندان ابی طالب به آنجا رسید که هر ده زن سیده، تنها یک پیراهن داشتند که به هنگام نماز آن را رد و بدل میکردند. همان یک لباس هم پر از وصله بود. (۳۹) متوکل دستور داد قبر امام حسین را خراب و بر روی آن آب رها کنند و مانع زیارت مردم از آن مضجع شریف شوند. یکی از بزرگان شیعه در زمان متوکل، ابن سکیت بود. متوکل از وی خواست تا معلم دو فرزندش معتز و موید شود. ابن سکیت در ابتدا درخواست متوکل را رد کرد و عذر مریضی و پیری خواست، اما پس از اینکه با تهدید متوکل روبه رو شد، پذیرفت. روزی متوکل به کلاس ابن سکیت آمد و از فرزندانش سولاتی را پرسید و آنگاه که با جواب نادرست آنها روبه رو شد، با کینه از ابن سکیت پرسید که آیا این دو فرزند من بهترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟ ابن سکیت گفت: «و الله إن قنبراً خادم علی بن ابیطالب خیر منك و من ابنیک: به خدا سوگند قنبر نوکر علی در نظر من از تو و فرزندان بهتر است!» متوکل به سربازانش (ترکها) دستور داد زبانش را از پشت سرش بیرون آوردند و او را شهید کردند. (۴۰) متوکل مرد مسخرهگری را به نام «عباده» انتخاب کرده بود. عباده متکایی به شکم خود می بست و جلوی متوکل می رقصید و آوازه خوانها این جمله را تکرار می کردند: « اقبل الطین خلیفه المسلمین؛ مرد شکم بزرگ خلیفه مسلمین آمد» و مقصودشان از این جمله مسخره کردن حضرت علی بود، متوکل این منظره را می دید و شراب می خورد و می خندید. روزی این منظره در مقابل «منتصر» فرزند متوکل اجرا گردید. منتصر به پدرش گفت: آن کس را که این سگ مورد مسخره قرار داده و مردم را میخنداند، پسر عموی تو و بزرگ اهل بیت تو و باعث افتخار تو می -باشد! هرگاه می خواهی آن را مسخره کنی خودت به تنهایی این عمل را انجام ده و به امثال این سگ این عمل را واگذار نکن! متوکل به آوازه خوانها گفت: این شعر را بخوانید: «غار الفتی لابن عمه / راس الفتی فی حرامه: جوانمرد حمایت پسر عموی خود را می کند، سر این جوانمرد در ... مادرش». روزی منتصر شنید که متوکل به حضرت زهرا بد می گوید، از یکی از علماء حکمش را پرسید. جواب داد که کشتن او واجب می شود، ولی شخصی که پدرش را بکشد، عمرش کوتاه می گردد. منتصر گفت: اگر من در کشتن او اطاعت خدا را انجام بدهم از کوتاهی عمر خود نمی ترسم. لذا پدرش را کشت و پس از آن هفت ماه زنده بود.(۴۱)

تحقیر اجتماعی علویون

در زمان بنی امیه و بنی مروان تلاش می شد فضایی اجتماعی به گونه ای ترتیب داده شود که شیعیان ناچار به کتمان تشیع خود شوند و حتی آنقدر فضا را علیه آنها می

ساختند که برخی از آنها کمکم از تشیع فاصله می گرفتند و به رنگ حکومتی ها درمی آمدند. برنامه بنی امیه و بنی مروان این بود که نام علی و خاندان آن را محو کنند.

برخی از اقدامات آنها در این خصوص عبارت است از :



۱. ابن زبیر چهل روز به هنگام خطبه، به رسول خدا درود نمی فرستاد. وقتی به او تذکر دادند، پاسخ داد: چون رسول خدا اهل بیت ناشایسته ای دارد، اگر من نام او را بر زبان جاری کنم، آنها تقویت شده و خوشحال می گردند و من نمی خواهم آنان خوشحال شوند. (۴۲)

۲. بنی امیه و بنی مروان، حتی مقام خود را نسبت به مقام انبیاء اولوالعزم بالاتر می بردند. به عنوان مثال؛ ابن اثیر در حوادث سال ۸۹ ق نوشته است وقتی خالد بن عبدالله قسری فرماندار مکه گردید، خطبه ای خواند و گفت: ای مردم! آیا خلافت ولید بهتر است یا ریاست حضرت ابراهیم؟ به خدا سوگند! فضیلت خلیفه را نمی دانید، ابراهیم خلیل از خدا طلب آب کرد، خدا آب شور و تلخی به او داد (آب زمزم) ولی ولید از خدا آب طلب کرد، آب شیرینش داد. خالد، آب چاهی که ولید حفر کرده بود را به نزدیک چاه زمزم منتقل می کرد و آنجا در حوضی می ریخت که مردم، برتری آب چاه ولید را درک کنند، لذا چاه ولید خشکید. (۴۳) صاحب الاغانی می نویسد: خالد آب چاه زمزم را ام الجعلان: منبع کثافات می نامید. روزی بالایی منبر رفت و از روی سخره گفت: تا چه اندازه باطل ما بر حق شما غلبه کند؟! آیا وقت آن نرسیده است که خدا برای شما غضب کند و ما را نابود نماید؟ اگر امیرالمومنین ولید دستور می داد کعبه را متلاشی و قطعات سنگ آن را به شام منتقل کرده، این کار را انجام می دادم. به خدا سوگند! ولید از انبیاء خدا در پیشگاه خدا گرامیتر بود. آنگاه صاحب الاغانی می نویسد: خالد، کافر و مادرش نصرانی بود و مسیحیان و آتشپرستان را مسلط بر مسلمانان می کرد و دستور شکنجه و آزار آنان را می داد و برای نصرانیها خرید کنیزان مسلمان و ازدواج آنان را جائز نمود. (۴۴) مستشرق آلمانی بولیوس ولهوزن می نویسد: آنگاه که خالد فرماندار کوفه شد، کلیسایی برای مادر خود پشت قبله مسجد بنا کرد. او کافر و فاسق بود. (۴۵)

۳. خالد بن عبدالله قسری یکی از فرمانداران بنی امیه روزی در مکه بر بالای منبر می گوید: خدا لعنت کند علی را که داماد رسول خدا و پدر حسن و حسین است! او بلافاصله از اینکه نام علی و حسن و حسین را هرچند در حالت لعنت به زبان جاری کرده، اظهار ناراحتی می کند. (۴۶)

۴. یزید بن عبدالملک روزی مشغول درود فرستادن بر ابی لهب بود، به او گفتند: ابی لهب کافر بوده و پیغمبر خدا را مورد آزار قرار می داده، گفت: می دانم، اما چون آواز خوبی داشته من از او خوشم می آید. (۴۷) یزید بن عبدالملک، مردی خوشگذران بود و دو کنیز آوازه خوان به نامهای سلامه القس و حبابه داشت که دائماً با آنها عشقباری می کرد. روزی یزید با حبابه برای تفریح به اطراف اردن رفته بودند، یزید دانه انگوری در گلوئی حبابه گذاشت که باعث مرگ وی شد. یزید به روی او افتاده، او را می بویید و می بوسید و تا سه روز اجازه دفنش را نداد. (۴۸)

۵. علامه سید محسن امین در کتاب «اعیان الشیعه» مینویسد: پس از شهادت امام هفتم، هارون الرشید یکی از فرماندهان خود به نام جلودی را به مدینه فرستاد و دستور داد که به خانه های آل ابی طالب حمله و لباس زنان آنها را غارت نماید و برای هر زنی فقط یک لباس بگذارد. جلودی گفتار هارون را در مدینه اجراء کرد و حتی به منزل حضرت رضا آمد. حضرت زنها را در یک اتاق قرار داد و درب آن اتاق ایستاد و نگذاشت جلودی وارد شود. جلودی گفت: باید حتما وارد شوم و زنها را لخت کنم. حضرت متوسل به جلودی شده و قسم خورد که زیور و لباس زنها را بیاورد، به شرط آنکه جلودی از جای خود حرکت نکند. جلودی بالاخره در اثر التماس و ملاطفت حضرت قانع شد! حضرت داخل اتاق شد و طلا، لباسها و اثاثیه منزل را آورده و تحویل جلودی داد و او همه را برای هارون الرشید برد. زمانی که مامون به خلافت رسید و امام رضا به ولایت عهدهی منصوب شد. مامون به جلودی غضب گرفت و خواست او را بکشد. امام رضا از مامون برای جلودی تقاضای عفو کرد. چون جلودی جنایت خود را نسبت به حضرت رضا به خاطر داشت، فکر کرد که آن حضرت درباره او سعایت می کند، لذا رو به مامون کرد و گفت: تو را به خدا سوگند! سخن این شخص را درباره من قبول نکن. مامون گفت: به خدا سوگند حرفش را قبول نمیکنم و سپس دستور داد گردن او را بزنند. (۴۹)

پی نوشتها:

۳۰. علت این درگیری این بود که خط ابن زبیر با بنی امیه و بنی مروان متفاوت بود. در صدر اسلام، قدرت در جامعه عربستان بر این منوال تقسیم شده بود: قدرت روحانی و معنوی در اختیار بنی هاشم و قدرت نظامی اقتصادی در اختیار بنی امیه. در زمان حیات رسول اکرم (ص)، قدرت سیاسی، اقتصادی، روحانی در ایشان متمرکز بود، اما پس از رحلت آن بزرگوار، دوباره اجزای قدرت به شکل سابق توزیع شد، با این تفاوت که این بار، خط سومی با ابوبکر و عمر ایجاد شد که قدرت سیاسی را در اختیار گرفت. این دو هرچند از قریش بودند، اما از طوایفی از قریش بودند که پیش از این، قدرتی در اختیار نداشتند و به عبارتی قدرت در این طایفه، بی ریشه و تاریخ بود. این خط در طلحه و زبیر تداوم یافت و نهایتاً در ابن زبیر ختم شد. سختگیری عبدالله بن زبیر بر اهل بیت بسیار سختتر از بنی امیه بود. او صلوات بر پیامبر را ممنوع کرد، در یک واقعه ای می خواست اهل بیت را آتش بزند. این درست در حالی است که پس از واقعه عاشورا، بنی امیه سختگیریشان بر اهل بیت کمتر شد. اهل سنت هم خط بنی امیه، هم خط بنیعباس و هم خط سوم (ابوبکر... عبدالله بن زبیر) را قبول دارند و حتی در مقاطعی خط سوم را از دو خط دیگر بیشتر تکریم کرده اند. مثلاً در مقطعی تلاش کردند برای قبر مصعب بن زبیر (برادر عبدالله بن زبیر که در جنگ با ولید کشته شده بود) در برابر بارگاهی که شیعیان برای امام حسین ساخته بودند یک بارگاه بسازند!

۳۱. نزاع بین عبدالملک و ابن زبیر، با کشته شدن ابن زبیر به نفع عبدالملک تمام شد. پس از ختم غایله ابن زبیر، عبدالملک تصمیم گرفت سیاست جدیدی نسبت به علویون اختیار کند. از هیمن رو، به فرماندار خود حجاج نوشت که از خون فرزندان عبدالملک صرف نظر کن؛ زیرا من دیدم هنگامی که آل ابیسیفیان دست به خون آنان رنگین کردند، چند صبحی نگذشت که حکومت آنان واژگون شد. هرچند عبدالملک، حجاج را از ریختن خون فرزندان عبدالملک نهي کرد، اما با صادر کردن دستور محاصره مکه و خراب نمودن کعبه و باز گذاشتن دست حجاج در جنایاتش، وضع تغییر نکرد و بلکه بدتر هم شد.

۳۲. شیعه و زمام داران خودسر، صص ۱۸۶ - ۱۸۷.

۳۳. مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۴۲ - ۲۴۴.

۳۴. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۱ (باب احوالات امام صادق و منصور).

۳۵. مقاتل الطالبین، ص ۲۶۹.

۳۶. شیعه و زمام داران خود سر، صص ۲۸۴ - ۲۸۶.

۳۷. مروج الذهب، ج ۵، ص ۸۶.

۳۸. امیر سید علی، مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی، ص ۲۴۷.

۳۹. مقاتل الطالبیین، صص ۳۹۵ - ۳۹۶.

۴۰. شیعه و زمام داران خود سر، ص ۳۱۳.

۴۱. همان، صص ۳۱۳ - ۳۱۴.

۴۲. همان، ص ۱۸۷.

۴۳. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۳۶.

۴۴. الاغانی، ج ۲۲، صص ۲۲ - ۲۳.

۴۵. تاریخ الدوله العربیه، ص ۳۱۹.

۴۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، صص ۵۷ - ۵۸.

۴۷. العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۰۲.

۴۸. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۲۱.

۴۹. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۵ (سیره الرضا)

منبع: <http://www.pegahhowzeh.com>

خ/